

فریبکاری از دیدگاه اسلام (قاعده غرور)

سید محمد مهدی احمدی*، مریم بیدخام**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۳/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۲۴)

چکیده

موضوع بحث در این مقاله «فریبکاری از دیدگاه اسلام» می باشد که در فقه اسلامی ضمان ناشی از فریب در اصطلاح حقوقی ضمان غرور نامیده میشود. غرور در لغت به معنای خدعه، فریب و نیرنگ است. و در اصطلاح عبارت است از اینکه از شخصی سخنی یا فعلی صادر گردد که باعث فریب دیگری شود و به واسطه این فریب شخص دوم متحمل خسارت گردد، فریبنده ضامن خسارتهای وارده خواهد بود. شخص اول را «غار» و شخص دوم را «مغرور» می گویند. برای تحقق قاعده غرور چهار شرط لازم است ولی علم و جهل شخص غار تفاوتی را به وجود نمی آورد. در کتب قواعد فقه و فقه استدلالی مجموعاً شش دلیل برای این قاعده ذکر گردیده است که عبارتند از: حدیث نبوی: «لَمَغْرُورٌ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ غَرَّهُ»، بنای عقلاء، اجماع، روایات خاص، قاعده لاضرر و قاعده اتلاف و تسبیب. پس از بررسی نظرات فقها و نویسندگان در این خصوص می توان نظر مرحوم میرزا حسن بجنوردی را دلیل اصلی محسوب کرد. ایشان دلیل اصلی را بنای عقلاء دانسته اند که روایات وارده در بابهای خاص آن را امضاء و تأیید کرده اند. بقیه موارد با دلایلی که در متن ذکر گردیده است به تنهایی قابل استناد نیستند. این قاعده در اکثر ابواب فقه جاری است. در برخی از موارد با وجود اینکه شخصی دیگری را گول میزند و به واسطه این عمل خدعه آمیز به شخص دوم خسارت وارد می گردد و به اصطلاح قاعده غرور تحقق می یابد ولی برخی از موانع باعث می شوند که مغرور نتواند جهت جبران خسارت های وارده به غار مراجعه نمایند این موانع عبارت اند از قاعده اقدام، قاعده احسان، تقصیر مغرور و سود بردن مغرور

کلیدواژگان

تغییر، غار، غرور، مغرور.

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

** نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: Maryam.bidkham@gmail.com

طرح مسئله

هنگام بحث از مسئولیتهای قراردادی یا قهری فریب دادن به عنوان یکی از عوامل موثر در ایجاد مسئولیت مطرح می‌شود، فریب خوردن در یک معامله یا فریب همسر در عقد نکاح از نمونه‌های بارز در قراردادها می‌باشد. ضمان ناشی از فریب در اصطلاح حقوقی ضمان غرور نامیده می‌شود موضوع این تحقیق را تشکیل می‌دهد. معمولاً احکام قانونی در قالبی مشخص مطرح می‌شوند و در ضمن آن به بررسی در باره تعریف موضوع حکم شرایط موضوع، شرایط احکام اجرای حکم و دیگر مسائل مرتبط با آن پرداخته می‌شود. این قالب برای ضمان ناشی از غرور در فقه امامیه با عنوان قاعده غرور مشهور است

مکر و فریب در هر شکلی که باشد، از نظر اسلام مردود است و براساس آیه شریفه:

«وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْوَرُ» (فاطر: ۱۰)

کسانی که برای انجام بدی‌ها نقشه می‌کشند و مکر می‌کنند، برایشان عذابی سخت است و نیرنگ آنان است که تباہ می‌شود، صاحب نیرنگ دچار عذاب شدید خواهد شد. افزون بر اینکه مکر و نیرنگ فریب کاران، در نهایت، دامن خودشان را می‌گیرد، چنان‌که خداوند در آیه‌ای دیگر با شدت و صراحت بیشتری می‌فرماید:

وَلَا يَجِيئُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. (فاطر: ۴۳)

نیرنگ زشت، جز [دامن] صاحبش را نگیرد.

این تعبیر، به این معناست که گرچه حيله گری‌ها ممکن است به طور موقت دامن دیگران را بگیرد، سرانجام، سراغ صاحب آن می‌آید و او را در برابر خلق خدا، رسوا و بینوا و در پیشگاه الهی شرمسار می‌کند. فرد مکرکننده نیز اگرچه به ظاهر دیگران را فریب می‌دهد و به گمان خویش به هدف خود می‌رسد یا سود و ثروتی به دست می‌آورد، ولی در قیامت باید پاسخ‌گو باشد و چون هیچ پاسخی در توجیه نیرنگش ندارد، جز پیروی از شیطان و هوای نفس، به زیان او و به سود مکر شونده حکم می‌شود.

مطالعه مفهومی

قبل از شروع بحث به بیان مفاهیم لغوی فریب در فقه اسلامی می پردازیم. همانگونه که گذشت ضمان ناشی از فریب در اصطلاح حقوقی ضمان غرور نامیده می شود، در ابتدا مفاهیم لغوی و اصطلاحی غرور و مشتقات آن، مفاهیم خدعه، تدلیس و غش مورد بررسی قرار می گیرد.

مفهوم لغوی غرور - غرور به ضم غین و را، مصدر است از فعل عَرَّ، يُعَرِّ (الفراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۴۶) برای این واژه معانی خدعه، فریفتن، (معین، ۱۳۷۶) چیزهای پوچ و بیهوده، بیهوده امیدوار کردن و باطل (الطریحی، ج ۳) ذکر شده است. صاحب کتاب العین می نویسد: «غرور به معنای عملی است که به واسطه آن عمل، مغرور ضرر می بیند» (الفراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۳۴۶) خداوند می فرماید: «... وَ عَرَّتْكُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا...» (جاثیه / ۳۵) یعنی زندگانی دنیا شما را فریفت. «عَرَّتْكُمْ» یعنی شما را مغرور کرد. (عباس مهرین شوشتری، فرهنگ لغات قرآن، انتشارات گنجینه) همچنین در سوره نساء می فرماید: «وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا» (نساء / ۱۲۰) یعنی وعده شیطان جز فریب نیست.

غَرَّوْر - غَرَّوْر با فتح غین بر وزن فعول صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار این واژه را به معنای «شیطان» (الطریحی، ج ۳) نیز آورده اند. چون شیطان از تمام فریب دهندگان قویتر است و فریب دادن او از همه فریبهها بیشتر است از این رو لفظ «غَرَّوْر» به شیطان تفسیر شده است.

علامه راغب اصفهانی در این مورد می فرماید: «كُلُّ مَا يُعَرِّ الْاِنْسَانَ مِنْ مَالٍ وَ جَاهٍ وَ شَهْوَةٍ وَ شَيْطَانٍ وَ قَدْ فُيِّرَ بِالشَّيْطَانِ» راغب اصفهانی، معجم مفردات الفاظ القرآن) یعنی هر چیزی که انسان را بفریبید، اعم از ثروت، مقام، هوای نفس و شیطان و همچنین این کلمه به معنای شیطان تفسیر شده است. خداوند می فرماید: «وَ لَا يُعَرِّنْكُمْ بِاللَّهِ الْعَرُّوْرُ» (لقمان / ۳۳ - فاطر / ۵) یعنی شیطان فریبنده در کار خدا به فریبتان نکشد.

غَارَّ - بر طبق قواعد زبان و ادبیات عرب «غَارَّ» اسم فاعل از فعل «عَرَّ» می باشد لذا به معنی فریب دهنده خواهد بود. برای این واژه معنای غافل (الجوهری، ج ۲) را نیز ذکر کرده اند.

مغرور - بر همان اساس مغرور اسم مفعول از فعل «عَرَّ» به معنای فریب خورده خواهد بود.

برای این واژه معنای فریفته شده و کسیکه به باطل چشم طمع دوخته و نیز ذکر شده است. و در اصطلاح مغرور به کسی که به واسطه فعل غاراً متحمل خسارت شده است اطلاق می شود (محقق داماد، ۱۳۶۳، ص ۱۷۱).

تغیر - تغییر مصدر باب تفعیل و به معنای چیزی را در معرض هلاک قرار دادن و به خطر افکندن است. مؤلف مجمع البحرین می نویسد: «و التَّغْرِیْرُ حَمْلُ النَّفْسِ عَلَی الْعَرْرِ وَ هُوَ أَنْ یَعْرِضَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ لِلْمَهْلِكَةِ» (الطریحی، ج ۳) یعنی تغییر عبارت است از وارد کردن ضرر بر نفس به عبارت دیگر تغییر عبارت است از اینکه انسان نفسش را در معرض هلاکت و نابودی قرار دهد. مفاهیم خدعه، تدلیس و غش - از آنجا که در ضمن بررسی قاعده غرور به الفاظی مانند خدعه، تدلیس و غش نیز بر می خوریم، به طور اختصار معانی این الفاظ را مورد بررسی قرار می دهیم.

خُدعه - خدعه به ضم خا و فتح عین به معنای مکر، حيله، فریب و فریب خور آمده است. امام خمینی در «کتاب البیع» مفاهیم غرور، خدعه و تدلیس را از نظر عرف و لغت و دلالت اخبار یکسان می داند (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۳۵).

تدلیس - تدلیس مصدر باب تفعیل است و از دلس می آید. دلس به معنی ظلمت و تاریکی است. تدلیس آن است که کسی به وسیله کارهای خود، واقع را از نظر بپوشاند (شهید ثانی، ۱۴۱۶ ج ۱، ص ۳۲۹).

به عبارت دیگر تدلیس، امری را به منظور فریب غیر برخلاف واقع ظاهر کردن است. در منجد الطلاب آمده است: «دَلَّسَ الْبَائِعُ» یعنی فروشنده تدلیس کرد و عیب جنس خود را از مشتری پوشانید.

تدلیس در اصطلاح عبارت است از پنهان کردن عیب متاع به طوریکه مشتری متوجه آن نشود و یا اظهار صفتی برای شیء مورد معامله در حالیکه فاقد آن صفت است (شهید ثانی، ۱۴۱۶، ج ۱). تدلیس اقسامی دارد: تدلیس عملی، و آن این است که شخص مدلس چیز غیر مطلوب را تدلیس کند و به صورت مطلوب در بیاورد تا مشتری آن شیء را موافق میل خود تصور نماید. تدلیس

قولی، آن است که فروشنده به دروغ مال ید خود را تعریف نماید. تدلیس حبسی، آن است که مثلاً شیر گاو را موقع فروختن ندوشد.

تدلیس در نزد عارفان عبارت است از، در لباس صلاح فساد کردن و در زیر جبهه عبادت، شرک ورزیدن و عبادات را جهت ارائه خلق کردن و ظاهر را آراستن و باطن را تباه کردن است (سجادی، ۱۳۶۶، ج ۱).

غش: مؤلف منجد الطلاب می نویسد: «غشّه» یعنی او را فریب داد، او را گول زد به او نیرنگ زد. همچنین به معنی ظاهر را برخلاف باطن آراستن، فریب دادن، ابراز چیزی برخلاف مافی الضمیر می باشد. مؤلف فرهنگ لاروس می نویسد: غش به معنی خلاف آنچه را که در دل داشت برای او آشکار ساخت و آنچه را که برای او مصلحت نبود در نظر او آراسته کرد. غش در اصطلاح عبارت است از مخلوط کردن چیز نامرغوب با مرغوب و آن بر دو نوع است: جلی و خفی.

- غش جلی یا غیر خفی، و آن آمیختنی است که بر بیننده نوعاً مکشوف و معلوم است مثل آمیختن خاک به گندم. (جابری عربلو، ۱۳۶۲) این نوع غش حرام نیست و فقط چنانکه در حدائق آمده است مکروه است.

- غش خفی، و آن به نحوی است که نوعاً بر بیننده پوشیده و مستور است مانند آمیختن شیر به آب و یا مخلوط کردن روغن خوب با روغن بد و امثال اینها که بدون اختلاف حرام است مگر آنکه فروشنده قبل از انجام معامله عیب کالا را برای خریدار اظهار نماید تا اینکه حرمت آن زایل شود (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۳۵).

صاحب عناوین نویسنده یکی از معتبرترین آثار در زمینه قواعد فقه در این زمینه چنین می نویسد: «هر شخصی که طرف مقابل خود را بفریبد، فریبنده نسبت به آنچه که شخص مغرور زیان دیده ضامن می باشد» (مراغه ای، ۱۴۱۸، ص ۴۴۰).

مرحوم میرزا حسن بجنوردی صاحب یکی دیگر از منابع قواعد فقه در تعریف اصطلاحی قاعده غرور می فرماید نزد فقهاء عبارت است از اینکه شخصی کاری را انجام دهد که به واسطه

انجام این کار به دیگری ضرر رساند و متضرر شدن شخص دوم به علت فریب خوردن وی از شخص اول باشد، هر چند فرد اول قصد فریب دادن نداشته باشد و خود او نیز فریب خورده، جاهل و یا در اشتباه بوده باشد» (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۲۵) یکی دیگر از نویسندگان درباره قاعده غرور تعریف زیر را ارائه داده است: «هر گاه از شخصی عملی صادر گردد که باعث گول خوردن شخص دیگری بشود، و ضرر و زیانی متوجه او گردد، شخص نخست به موجب این قاعده ضامن است و باید از عهده خسارت وارده برآید. شخص اول را «غار» و شخص دوم را «مغرور» و این قاعده را «غرور» می‌گویند» (محقق داماد، ۱۳۶۳، ص ۱۷۱).

دیگر نویسندگان معاصر به نقل تعریف قاعده از قدما پرداخته و غالباً تعریف جدیدی ارائه نداده‌اند. چنانکه آیت الله سید محمد موسوی بجنوردی این قاعده را یکی از قواعد معروف و مورد قبول تمامی فقهاء می‌داند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ص ۷۲).

از نظر امام خمینی قاعده غرور، قاعده مسلمی است که برای آن عنوان و دلیل مستقلاً وجود دارد (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۳۴).

نهایت اینکه، آنچه که از بررسی تعاریف فوق مستفاد می‌شود بر طبق این قاعده ضامن بودن غار در صورت وارد کردن ضرر به مغرور است و این مطلب مورد اتفاق اکثر علماء و نویسندگان می‌باشد. بطوریکه شهرت این قاعده در باب ضمانات است (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۲۵). و اما تفاوت مهمی که در این تعاریف وجود دارد این است که در تعریف دوم قصد فریب دادن عنصر غرور شمرده نشده ولی در تعاریف دیگر این عنصر مسکوت مانده است (محمّدی، ۱۳۷۴، ص ۸۲).

مبنای قاعده غرور و مقایسه غرور با غرر و تسبیب

مدارک و مستندات قاعده غرور

برای اثبات قاعده غرور در متون فقهی و کتابهای قواعد فقه شش دلیل ارائه گردیده است. بیشتر فقها و نویسندگان کتب فقهی تنها به ذکر بخشی از دلایل قاعده، اکتفاء کرده و بعضاً حتی نام برخی از دلایل را مطرح نیز نکرده‌اند. در این فصل سعی خواهد شد تمامی دلایل ذکر شده در

کتب فقه استدلالی و قواعد فقه، با ارائه نظرات فقهاء و نویسندگان مورد بحث و بررسی قرار گیرد. عناوین دلایل و مستندات قاعده غرور عبارتند از:

الف) حدیث نبوی «الْمَغْرُورُ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ غَرَّهُ»، یعنی: مغرور به کسی که او را فریفته است مراجعه می کند.

ب) بنای عقلاء

ج) اجماع

د) روایات خاص

ه) قاعده لاضرر

و) قاعده اتلاف و تسبیب

حدیث نبوی «الْمَغْرُورُ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ غَرَّهُ»

این حدیث اولین و بیشترین دلیلی که فقهاء و نویسندگان آن را مورد استناد قرار داده اند حدیث نبوی «الْمَغْرُورُ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ غَرَّهُ» است. این عبارت به صورتهای مختلف در کتب فقهی و قواعد فقه مطرح گردیده است. در برخی از کتب این عبارت داخل گیومه و به صورت ممتاز از بقیه جمله ذکر شده، و در برخی دیگر از الفاظ عبارت بدون آنکه آن را با علامتهای تفکیک کننده مشخص سازند استفاده شده است. این حدیث از سه حیث بایستی مورد توجه و بررسی قرار گیرد:

الف) دلالت حدیث ب) سند حدیث ج) روایت بودن عبارت مذکور

الف) دلالت حدیث: حدیث دلالت دارد که گول خورده به گول زننده رجوع می کند و پیداست که مقصود از رجوع، مطالبه ضرر و خسارت وارده است. پس، از این حیث یعنی دلالت حدیث ابهام و شبهه ای وجود ندارد (محقق داماد، ۱۳۶۳، ص ۱۷۲).

بنابراین اصل مسئله خالی از اشکال است. اشکالی که وجود دارد و مورد بحث و جدال واقع گردیده ضابطه غرور و جهالت است. رجوع فریب خورده به فریبنده معنایی ندارد جز مطالبه زیان وارد بر او و ضمان و مسئولیت این. بنابراین دلالت روایت بر ضمان روشن است. مرحوم بجنوردی در این زمینه می فرماید:

«دَلَالَةُ هَذِهِ الْجُمْلَةِ عَلَى الْمَقْصُودِ فِي الْمَقَامِ أَيْ رُجُوعُ الْمَغْرُورِ إِلَى الْغَايَةِ فِيمَا تُضَرَّرُ مِنْ نَاحِيَةِ تَغْيِيرِهِ آيَاهُ وَاضِحٌ لَا يَحْتَاجُ إِلَى شَرْحٍ وَابْتِهَاجٍ» (بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۲۶) یعنی دلالت این جمله بر مقصود یعنی رجوع مغرور به غار به واسطه زبانی که از ناحیه غار بر او وارد شده واضح است و نیازی به شرح و توضیح ندارد.

ب) سند حدیث: عمده سخن در سند حدیث است زیرا برخی از فقهاء اشکال کرده و گفته اند این عبارت در کتب حدیث نیست؛ پاسخ این است که نیافتن عبارت مذکور در کتب حدیث دلیل بر عدم آن نیست گرچه به صرف احتمال هم نمی توان بدان استناد کرد. «... وَ الْعُمْدَةُ إِثْبَاتُ سَنَدِهَا وَ قَدْ ادَّعَى بَعْضُهُمْ عَدَمَ وُجُودِهَا فِي كُتُبِ الْحَدِيثِ وَ إِنْ كَانَ عَدَمُ الْوِجْدَانِ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ لَكِنَّ صِرْفَ إِحْتِمَالِ الْوُجُودِ لَا أَثَرَ لَهُ» در مباحث اصول گفته ایم که در مورد احادیث ضعیف دو نظر بین فقهاء موجود است. مشهور معتقدند اگر حدیث ضعیف مستند فتوای فقهای زیادی قرار گرفت، ضعف سند آن جبران می شود و عده ای نظر مخالف دارند، ولی باید توجه داشت که اگر نظر فقهای گروه اول را بپذیریم، انصافاً باید گفت این حدیث از جمله احادیثی است که در ابواب مختلف فقه مورد استناد واقع شده است (محقق داماد، ۱۳۶۳، ص ۱۷۳).

صاحب جواهر در کتاب غصب در مواقع مختلف به آن استناد کرده و با این عبارت به عنوان یک حدیث برخوردار نموده است چنانکه می فرماید: «... بَلْ لَعَلَّهُ قَوْلُهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «الْمَغْرُورُ يَرْجِعُ إِلَى مَنْ غَرَّهُ» (نجفی، ۱۳۶۵، ج ۳۷، ص ۱۴۵).

مرحوم بجنوردی در ادامه این بحث چنین می نویسد: ظاهراً این یک اشتباه از جانب صاحب جواهر است به دلیل اینکه ایشان به معروف بودن این جمله اعتماد کرده و حدیث را از سند و کتابی خاص نقل نکرده است. (بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۲۶) «... ان صاحب الجواهر قال فی کتاب الغصب (بل لعل قوله (ع) المغرور يرجع إلى من غره ظاهر في ذلك) و الظاهر انه اشتباه منه و اعتمد (قده) علی ماهو المعروف لا انه ينقل الحديث عن كتاب او عن اسناد» گفته می شود که این روایت اگر چه مرسله است، لکن نظر به اینکه فقهای عظام بر طبق این روایت عمل کرده و فتوی داده اند ضعف سند روایت جبران می شود. به تعبیر دیگر شهرت عملی سبب معتبر شدن روایتی می شود که از حیث سند ضعیف باشد (بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۲). با یک سخن اینکه ضعف یک روایت با

شهرت آن جبران می شود (یزدی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۸۵). بنابر اینکه ملاک حجیت خبر در حتمی الصدور بودن آن است و این ثقه بودن از عدالت و یا وثاقت راوی و همچنین از عمل اصحاب به دست می آید. بلکه از فتوای مشهور قدما اگر چه استناد هم نکرده باشند. با این حال باید این عبارت را به عنوان حدیث ذکر کرد به علت اینکه عمل اصحاب به مضمون یک حدیث باعث وثوق و اطمینان می شود و حجیت خواهد داشت (بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۷۱).

ج) روایت بودن عبارت مذکور: در واقع اول باید ثابت شود که این عبارت یک روایت است چون به احتمال قوی این قاعده اصطیاد - قاعده اصطیادی، قاعده ای است که فقهاء آن را از مضمون آیات و اخبار به دست آورده اند- از روایات است. (موسوی بجنوردی، ص ۷۳) بسیاری از بزرگان معتقدند که متن این کلمات حدیث نبوده بلکه جمله اصطیادی است که از روایت دیگر گرفته شده است (طاهری، ج ۱، ص ۲۵۹۴).

سید یزدی در حاشیه مکاسب می فرماید: «... بل ربما ينسب الى النبي صلى الله عليه وآله المغرور يرجع الى من عره كما حكى عن المحقق الثاني في حاشية الارشاد...» (یزدی، ج ۱، ص ۳۸۵۱) یعنی این روایت نسبت داده شده است به پیامبر گرامی که درود خدا بر او و خاندانش باد که مغرور رجوع می کند به کسیکه او را فریفته است همچنان که از محقق ثانی در حاشیه ارشاد حکایت شده است. و ابن اثیر در کتاب «نهایه» خود به آن اشاره کرده است (بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۲۶). امام خمینی در کتاب البیع این عبارت را منسوب به پیامبر دانسته، و همین تعبیر را از دیگران نقل نموده است. (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۳۴ و ۳۳۵) آنچه می ماند این است که معلوم شود این جمله حدیث نبوی هست یا نیست این امر گرچه مشهور است ولی مسلم نیست. فایده این نکته در مقام استناد به آن معلوم می شود بدین گونه که اگر آن را روایت بدانیم می توانیم از عموم یا اطلاق آن استفاده کنیم و در غیر اینصورت، نه (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۸۷).

نتیجه: بنابراین چون مشکل است که گفته شود آنچه نقل می شود روایت نبوی است و از پیغمبر اکرم (ص) صادر شده است و یا منقول از یکی از ائمه اطهار (ع) است، در نتیجه نمی توان مستند قاعده را «المغرور يرجع الى من غره» به عنوان روایت قرار داد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۷۳).

بنای عقلاء

دومین قسم از مستندات قاعده غرور «بناء عقلا» می باشد. به این معنی که عقلاء در معاملات و سایر امورشان هنگامی که متضرر می شوند به کسی که به آنها ضرر وارد کرده است مراجعه کرده و خسارتشان را از غار می گیرند و این امر شایعی است که منکری ندارد (بجنوردی، ۱۳۸۹ ج ۱، ص ۲۷۱) به عبارت دیگر در عرف متداول، عقلاء هر گاه از عمل دیگری گول بخورند و زیانی متحمل شوند به گول زنده مراجعه و مطالبه خسارت می کنند. بنابراین بناء عقلاء در این مورد یکی از دلایل قاعده غرور است (محقق داماد، ۱۳۶۳، ص ۱۷۳).

در واقع مغرور به طرف غار می رود و مقدار ضرر وارده را از او می گیرد. در حقیقت می توان ادعا کرد که در تمام جوامع عقلانی این بناء و سیره وجود دارد؛ و شاید این سیره جزء آراء محموده و مورد قبول تمامی عقلاء در تمامی اعصار و امصار باشد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۷۳) این روشی است معمول و متداول نزد خردمندان و کسی نیز بر این روش خرده نمی گیرد. (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۸۷) بی گمان عقلاء در روابط اجتماعی، شخصی را که موجب گول خوردن دیگری شده و در نتیجه سبب وارد شدن خسارت و زیان بر او باشد، ضامن می دانند. صاحب مذهب الاحکام می نویسد: این قاعده عقلایی است نه تعبدی پس دلیلی بر حجیت غیر از عدم الردع لازم ندارد زیرا تمامی اقوام و ملل بلکه نوع بشر در موارد غرور، جهت جبران خسارت به غار رجوع می کنند و این عمل مورد مدح عقلاء است. و لیکن اشکال می شود که بنای عقلاء دلیل لبی است و در موارد شک مانند اینکه شک کنیم با جهل و عدم قصد شخص غار، عنوان غرور صدق می کند یا نه نمی توانیم به این قاعده تمسک کنیم. و نیز اگر شک کنیم که در صورت انتفاع مغرور، آیا غرور صدق می کند یا نه؟ تمسک بدان صحیح نخواهد بود. در هر صورت این دلیل اخص از مدعاست.

صاحب عناوین در این رابطه چنین می فرماید: «... بل يمكن تتميم المرام بحکم العقل أيضاً، فضلا عن الادله السمعيه». (مراغه ای، ۱۴۱۸، ص ۴۴۳) یعنی بلکه می توان گذشته از ادله سمعی به حکم عقل نیز استناد کرد. می توان دلیل عقلی را به صورت حکم عقل به جبران ضرر یا حکم عقل به تسبیب در ایجاد ضرر توجیه کرد ولی ایشان این دو را جداگانه و علاوه بر دلیل عقلی مطرح کرده است با

توجه به این وضع به نظر می رسد منظور ایشان از دلیل عقلی همان است که مرحوم بجنوردی از آن به بنای عقلاء تعبیر کرده است گر چه این دو، هرگاه در برابر هم و با هم آورده شوند، متفاوتند ولی صاحب عنوان دلیل عقلی را ذکر کرده بنای عقلاء را ذکر نکرده و مرحوم بجنوردی بنای عقلاء را آورده است و دلیل عقلی را نیاورده از این رو به نظر می رسد منظور هر دو یک چیز باشد با دو تعبیر. ولی آن را بنای عقلاء بنامیم دقیقتر است. (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۸۸) مرحوم بجنوردی این استدلال را بهترین وجه می داند و می نویسد: «و عندی ان هذا الوجه احسن الوجوه الذی ذکروها فی هذا الباب» (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۲۷) یعنی به نظر من از میان دلایلی که در این باب ذکر گردید این وجه بهترین وجه استناد می باشد.

در اینجا اگر اشکال شود که بنای عقلاء به تنهایی حجیت ندارد و نیازمند امضای شارع است. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۷۳) در پاسخ خواهیم گفت که اولاً، همان عدم ردع دلیل بر امضاء خواهد بود. به عبارت دیگر همین که شارع بناء عقلاء را رد نکرده است کافی است. زیرا بنای مذکور در منظر شارع مقدس بوده و با اینهمه شارع هیچ گونه اظهارنظری نکرده است، در واقع اگر وی راهی دیگر داشت آن را بیان می کرد. و ردع هم از جانب شارع مقدس به اثبات نرسیده است. ثانیاً اتفاق نظر فقهاء بر استدلال کردن به این قاعده در موارد متعدد، بدون اعتراض احدی از آنها به طور قطع کاشف از امضاء شارع مقدس بر این طریق و بناء عقلاست (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۷۱).

اجماع

سومین دلیل از دلایل قاعده غرور اجماع است. فقهای امامیه اتفاق نظر دارند که مغرور به مقدار ضرری که از ناحیه غار بر او وارد شده میتواند به او مراجعه کرده و طلب خسارت نماید. در این مورد بین فقها اختلافی نیست و اگر هم باشد در برخی از موارد تطبیق قاعده با مصداق هاست (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۲۷).

روایات خاص

از مهم ترین ادله برای اثبات قاعده غرور روایات گوناگونی است که در ابواب مختلف فقه به ویژه

کتاب نکاح، شهادت و بیع وارد شده است. هر چند در آنها عنوان غرور وجود ندارد ولی از نظر معنی و مفهوم مدرک و دلیل قاعده غرور است.

دسته اول

عن رفاعة بن موسى قال: سألت ابا عبد الله (ع) - الی ان قال - : وسألته عن البرءاء، فقال: «قضى امیر المؤمنین (ع) فی امرأة زوجها ولیها وهی برءاء ان لها المهر بما استحل من فرجها وان المهر علی الذی زوجها وانما صار علیه المهر لانه دلسها» (عاملی، ج ۲۱، ص ۲۱۲، ح ۲۶۹۲۰). رفاعه می گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از مرض پیسی در زن، امام (ع) فرمود: امیر مؤمنین (ع) در مورد زنی که ولی او را تزویج کرد در حالی که دارای مرض پیسی بود، حکم کرد بر اینکه این زن در برابر کامیابی شوهر، از او حق مطالبه مهر را دارد، و همانا این مهر بر عهده کسی است که او را تزویج کرده است (ولی)، زیرا این شخص (ولی)، او را گول زده است.

از نظر دلالت اشکالی در آن نیست، زیرا امام (ع) علت ضامن بودن ولی را نسبت به مهر، گول زدن او بیان کرده است. و از باب قاعده معروف و پذیرفته شده العلة تعمم وتخصص، (علت حکم، دایره حکم را تعمیم و تخصیص می دهد). این تعلیل سبب می شود در هر جا که تدلیس سبب خسارت و زیان مالی گردد، حکم به ضمان وجود داشته باشد.

نقد و بررسی

ممکن است اشکال شود که این تعلیل اگر چه حکم به ضمان را در مورد تدلیس توسعه می دهد و لیکن این توسعه اختصاص دارد به باب نکاح. از جمله کسانی که این اشکال را کرده اند آیه الله خوئی است ایشان می فرماید: عموم علت، ضمان غرور را فقط در خصوص باب مهر اقتضا می کند نه غیر آن.

پاسخ این اشکال آن است که اولاً، از تعلیل استفاده می شود که حکم به ضمان دایر مدار علت (تدلیس) است و اختصاص آن به مهر در باب نکاح وجهی ندارد. ثانیاً: خود آیه الله خوئی در رد محقق نائینی که فرق می گذارد میان دو گونه تعلیل «الخمیر حرام لانه مسکر» و «الخمیر حرام لاسکاره» به اینکه در صورت اول از تعلیل، عموم استفاده می شود ولی در صورت دوم، عموم استفاده نمی

شود، می فرماید از هر دو لسان، عموم تعلیل استفاده می گردد و در نتیجه حکم به حرمت هر مسکری می شود. بنابر این در اینجا نیز از تعبیر «لانه دلسها» عمومیت تعلیل فهمیده می شود و موارد غیر از باب مهر و نکاح را نیز در بر می گیرد. اما از نظر سند، آیه الله خوئی اشکال می کند و می فرماید: اما دو روایتی که در آن تعلیل وارد شده از نظر سند ضعیف اند.

وجه ضعف روایت در نظر ایشان وجود سهل بن زیاد در سند آن است که نجاشی او را تضعیف کرده فرموده است: سهل بن زیاد ابو سعید آدمی رازی در حدیث، ضعیف و غیر قابل اعتماد بوده است. و از طرفی کلام شیخ طوسی درباره او مختلف است در یک جا او را توثیق می کند و در جاهای متعددی او را تضعیف کرده است.

نقد و بررسی

ممکن است در پاسخ ایشان گفته شود: اطمینان بر سهل بن زیاد ممکن است، زیرا اولاً؛ وحید بهبهانی او را توثیق کرده است. ثانیاً؛ کلینی بر او اعتماد کرده است. و حدود دو هزار حدیث از او نقل کرده است با اینکه روش کلینی در کافی مانند روش مجلسی در بحار که قصد او جمع آوری روایات بوده و توجهی به اعتبار آنها نداشته، نبوده است، بلکه او روایات معتبره را جمع می کرده است. از این روی بزرگانی همچون صاحب جاهر درباره سهل می گوید: الامر فی السهل سهل. ثالثاً؛ شیخ حرانی این روایت را از ابن ادریس از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حلبی نقل می کند. سند شیخ حر به ابن ادریس و کتاب سرایر بی اشکال و تمام است و سند ابن ادریس به نوادر احمد بن محمد بن نصر بزنطی همان طریق شیخ طوسی به نوادر بزنطی است که بی اشکال است، بزنطی و حلبی هم که نیازی به توصیف ندارند. بنابر این ممکن است هر یک از این مطالب به تنهایی دلیل بر وثاقت سهل نباشد ولی در مجموع، موجب اطمینان به وثاقت او می شود. بنابر این دلالت روایت بر قاعده غرور در غیر باب نکاح دور به نظر نمی رسد.

دسته دوم

عن اسماعیل بن جابر، قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن رجل نظر الی امرأة فاعجبته فسال عنها فقیل هی ابنة فلان فاتی ابها فقال: زوجنی ابنتک فزوجه غیرها فولدت منه فعلم بما بعد انما غیر ابنته وانما امة؟ قال: ترد الولیة علی

موالیها والولد للرجل وعلى الذی زوجته قيمة ثمن الولد يعطيه موالی الوليدة كما غر الرجل وخذعه (عاملی، ج ۲۱، ص ۲۲۰، ح ۲۶۹۳۸).

امام صادق در پاسخ از پرسش مردی که با نگاه به زنی او را پسندید و از پدرش او را خواستگاری کرد ولی پدر این دختر زن دیگری به این مرد تزویج کرد، سپس روشن شد که این زن دختر این مرد نبوده بلکه کنیز بوده است. امام فرموده است فرزند از این مرد است و کنیز به مولای او بر می‌گردد و شخصی که کنیز را تزویج کرده قیمت این فرزند را به مولای کنیز بدهکار است، زیرا این شخص، مرد خواستگار را فریب داده بود. در این روایت نیز علت ضامن بودن شخص تزویج کننده نسبت به قیمت فرزندی که از کنیز به دنیا آمده است، گول زدن و خدعه او نسبت به خواستگار بیان شده است (فقه اهل بیت، شماره ۱۰، ص ۱۸۸).

روایت حسن بن محمد بن قیس از امام باقر (ع)

امام علی (ع) درباره مردی که دو نفر شهادت داده بودند سرقت کرده و این شهادت موجب قطع دست متهم گردیده بود و بعد شهود شخص دیگری را سارق معرفی کردند می‌فرمایند: در اینجا نصف دیه را از شاهدان می‌گیرید و شهادتشان را نسبت به فرد دوم قبول نمی‌کنید. (یزدی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹۱).

قاعده لاضرر

پنجمین دلیل از مستندات قاعده غرور قاعده مشهور و معروف «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» می‌باشد. قبل از شروع بحث ابتدا بهتر است راجه به این قاعده توضیح مختصری داشته باشیم. قاعده فقهی «لاضرر» را از حدیث نبوی معروف به لاضرر و لاضرار گرفته‌اند. (گلدوزیان، ۱۳۶۵، ص ۱۱۹).

قاعده لاضرر مبنی بر قاعده عقلی، و حدیث نبوی (لاضرر و لاضرار فی الاسلام) می‌باشد یعنی اسلام زیبایی به کسی وارد نمی‌آورد و نباید کسی به دیگری ضرر بزند. فقهاء و اصولیین برای اثبات این قاعده به قرآن، سنت، اجماع و عقل استناد کرده‌اند (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۰).

قاعده لاضرر ممکن است یکی از ادله قاعده غرور قرار گیرد. با این تقریب که شخص غار

موجب وارد شدن خسارت و ضرر بر مغرور شده و قاعده لا ضرر آن را نفی می کند، نفی آن به این است که غار ضامن خسارت مغرور باشد.

قاعده اتلاف و تسبیب

هرگاه کسی شخصاً، یعنی بدون واسطه یا به وسیله ای و با واسطه مال دیگری را تلف کند، تلف کننده مال در برابر صاحب آن ضامن و مسئول است. مثلاً هر گاه کسی شخصاً کشتزار دیگری را آتش بزند ضامن است و این اتلاف بالمباشرت است. ولی هر گاه کسی مثلاً برای پختن غذا در کنار جاده آتش برآفرود و پس از رفتن او باد آتش را بر کشتزار نزدیک برداند و موجب آتش سوزی شود او ضامن است و این اتلاف بالتسبیب است. (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۲) در کتابهای فقه استدلالی و قواعد فقه، فقهاء هنگام استدلال برای اثبات قاعده غرور از قاعده اتلاف نیز نام برده اند (مراغه ای، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۴۲). با دقت در گفتار آنها مشخص می شود که در واقع مقصود ایشان از قاعده اتلاف، اتلاف بالتسبیب است (بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۸۰).

مرحوم بجنوردی در این زمینه می فرماید: غار آن مقدار از مالی را که مغرور متضرر شده تلف کرده است و چون غار سبب اتلاف مال مغرور نیز شده است، سبب در اینجا از مباشر قوی تر است برای اینکه مباشر جاهل فریب خورده -مباشر تلف- به منزله آلت تلف آن مقدار مال است. پس بنابراین قاعده غرور قاعده مستقلی نیست بلکه یکی از موارد قاعده اتلاف است. لذا ادله حجیت قاعده اتلاف بر این قاعده هم دلالت می کند (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۲۸).

شیخ انصاری می فرماید: سبب به تنهایی دلیل رجوع مغرور به غار نمی باشد مگر اینکه تلف عرفاً به وی نسبت داده شود کما اینکه فقهاء مباشر را به منزله آلت تلف دانسته اند. لذا غار سبب تلف و مغرور مباشر در تلف مال به حساب می آیند (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۱۴۶).

صاحب عناوین در این باره می نویسد، دلیل ضمان غار چند مورد است: اول آنکه از نوشته های فقهاء مشخص می شود که غار سبب در اتلاف مال است و مغرور مباشری ضعیف است و هنگامیکه مباشر ضعیف باشد سبب ضامن خواهد بود (مراغه ای، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۴۲). وی سپس این استدلال را از دو جهت مورد تردید قرار داده و می نویسد: لازمه آن عدم تحقق ضمان

مغرور است در حالیکه اینگونه نیست بلکه مغرور در قبال شخص زیان دیده ضامن است و می‌تواند به غار رجوع کند و طلب خسارت نماید و این با ضعیف بودن مباشر منافات دارد. دوم اینکه ضعف مباشر فقط در جایی است که او بدون اختیار و مانند آلت و وسیله باشد مانند کودک غیر ممیز، مجنون، حیوان، شخص مکره و مجبوری که فاقد اختیار است و مانند اینها که سبب، تلف کننده محسوب می‌شود ولی مغرور شخصی است بالغ و عاقل و دارای اختیار و قصد در این صورت چگونه می‌توان او را همچون آلت و وسیله قلمداد کرد؟ پس ناگزیریم که دلیل دیگری غیر از اتلاف برای ضمان غار بیان کنیم (مراغه ای، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۴۴۲).

امام خمینی در کتاب البیع می‌فرماید: قاعده غرور قاعده مسلمی است که برای آن دلیل مستقلی وجود دارد ولی استناد آن به قاعده اتلاف غیر ممکن است زیرا عنوان غرور بر حالتی منطبق است که با اتلاف تفاوت دارد زیرا ضرورتاً به صرف فروش خدعه آمیز مال دیگری عنوان غرور صدق می‌کند (نه عنوان اتلاف یا اضرار) به عبارت دیگر عنوان غرور با اتلاف تباین مفهومی دارد. بنابراین عنوان غرور از نظر رتبه و زمان قبل از اتلاف و اضرار تحقق یافته در حالیکه قاعده اتلاف بعد از ورود ضرر بر مورد منطبق می‌گردد و معقول نیست که دلیل قاعده ای، قاعده دیگری باشد که با قاعده اول تباین دارد و همانگونه که در قاعده لاضرر گفته شد حداقل این است که نسبت میان این دو را عموم و خصوص من وجه فرض کنیم. در این صورت نیز دلیل ضمان غرور نمی‌تواند همان دلیلی باشد که چنین نسبتی را با ضمان اتلاف دارد به دلیل اینکه اگر اینگونه باشد یا باید قاعده غرور را انکار کرد و یا اینکه آن را با دلیل دیگری غیر از اتلاف اثبات کرد (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۴۲).

در اینجا چون غار سبب است از برای اتلاف مال بر شخص مغرور هر چند مغرور در اتلاف مال خود مباشر است بنابراین قاعده تسبیب (سبب اقوای از مباشر) جاری می‌شود و چون در این مقام سبب همان غار است و مباشر مغرور است. بنابراین سبب یعنی غار ضامن است. شهید اول می‌فرماید: اگر چنانچه سبب و مباشر با یکدیگر در موردی جمع شوند مباشر ضامن خواهد بود مگر آنکه ضعف او به واسطه اکراه یا غرور آشکار گردد مانند اینکه طعامی را به مغرور بدهد و

مغرور آنرا بخورد پس در اینصورت ضمان برعهده غار خواهد بود. پس اگر ضمان برعهده مباشر قرار گیرد می تواند به سبب رجوع کند (عاملی، ج ۳، ص ۱۰۷).

موانع استناد به قاعده غرور

موانع جمع مانع، و مانع در لغت به معنای حایل میان دو چیز است، و در اصطلاح شرع، چیزی است که منع می کند از تحقق حکم، یا جلوی تأثیر مقتضی را در سبب می گیرد و خلاصه اینکه از وجود مانع، عدم حکم یا عدم تأثیر مقتضی لازم می آید. در این مبحث راجع به عواملی که علیرغم تحقق قاعده غرور مانع از رجوع مغرور به غار می شوند بحث خواهد شد. چرا که ممکن است در پاره ای از موارد عناصر ضمان غار محقق گردد و شخصی با فعل خود دیگری را بفریبد و به واسطه این عمل خدعه آمیز مغرور متحمل خسارت گردد و لیکن برخی از عوامل مانع رجوع مغرور به غار گردند همانگونه که در برخی از ابواب فقه هم چنین مطلبی مصداق دارد. مثلاً گاه سبب شرعی تحقق پیدا می کند، ولی وجود مانع، جلوی حکم آن را می گیرد، مثلاً قتل عمد، سبب اجرای حکم قصاص است ولی هرگاه قاتل، پدر مقتول باشد، مانع اجرای قصاص می شود. (فیض، ۱۳۷۱، ص ۱۱۵).

قاعده اقدام

معنای این قاعده چنانکه از نامش پیداست، این است که کسی با علم و قصد و رضا ضرر یا ضمانی را بپذیرد. مانند اینکه مالی را به بهای بیشتر بخرد یا به دیگری دهد که آن مال را در دریا بیندازد. در این صورت هیچکس ضامن او نخواهد بود و مال از کیسه خودش رفته است. (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۵) لیکن شیخ انصاری در این زمینه مطلبی می فرماید که حجیت این قاعده را ضعیف می سازد ایشان می نویسد: «... بالجمله فدلایل الاقدام مع انه مطلب یحتاج الی دلیل لم یحصله...» (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۱۰۳) یعنی به طور خلاصه اقدام خود مطلبی است که نیازمند دلیل است که آن دلیل را ما نیافته ایم. شاید مقصود شیخ دلیل نقلی باشد وگرنه عقل قاعده اقدام را می پذیرد (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۳۵)

استاد محسن شفاعی در این رابطه چنین می فرماید: قاعده اقدام قاعده ایست که شخص در

امور حقوق خود اقدام به عملی می نماید که رفع ضمان از طرف می شود. خریدار با علم به عیب مبیع آن را می خرد، بدیهی است با این اقدام سلب خیار عیب از خود می کند، مالک مال با نیت اعراض از مال خود اعراض می نماید این اعراض مسقط ضمان استفاده کننده از مال معروض عنه است... خلاصه آنکه قاعده اقدام عبارت است از آنکه مالک احترام و حق و مال خود را با طیب نفس ساقط نماید و این قاعده مشمول قسمت حدیث شریف «لا یحل ما امره الا بطیب نفسه» خواهد بود یعنی مال مرد حلال نمی شود مگر آنکه به طیب نفس و به رضای خاطر آن را ببخشد و چون به رضای خاطر آن را بخشید و اقدام به این امر نمود رفع ضمان از متصرف خواهد شد. (شفایی، ۱۳۳۵، ص ۱۷۶) در موردی که هر دو یعنی هم غار عالم به خدیعت و تدلیس باشد و هم متضرر و مغرور، قاعده غرور جاری نمی شود؛ زیرا یکی از اموری که جلوی ضمان را می گیرد و مسقط ضمان است قاعده اقدام خواهد بود پس اگر متضرر خود عالم به این معنی باشد، چون خودش اقدام کرده و عالم به این معنی است، نمی توان به قاعده غرور تمسک کرد. در صورتی که غار جاهل و فاعل متضرر خود اقدام کرده است، قاعده اقدام جلوی ضمان را می گیرد (بجنوردی، ۱۳۷۲، ص ۸۴).

شیخ انصاری می فرماید: «... ان كان عالماً فلا رجوع فی شیء من هذه الموارد بعدم الدلیل...» (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۱۴۶) یعنی اگر چنانکه مشتری نسبت به خسارتهای وارده عالم باشد پس در هیچکدام از موارد حق رجوع به فروشنده را ندارد زیرا دلیلی برای رجوع وجود ندارد. استاد محقق داماد می فرماید: «شرط است که مغرور جاهل باشد در غیر اینصورت اگر عالماً و عامداً اقدامی علیه خود بکند که متضمن ضرر باشد، مورد مشمول قاعده غرور نخواهد بود.» (محقق داماد، ۱۳۶۳، ص ۱۷۸) بلکه مصداق قاعده اقدام است و ضمانی بر غار نخواهد بود. (طاهری، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۵۶) به نظر می رسد این مورد یعنی عالم بودن مغرور نسبت به خسارتهای وارده را نتوان از مصادیق قاعده غرور شمرد، اگر فرض شود که مغرور از فریب غار آگاه بوده در واقع موضوع قاعده غرور تحقق نگردیده است و لذا نمی توان قاعده غرور را در چنین حالتی قابل اجراء دانست.

قاعده احسان

احسان در لغت به معنای نیکی و خوبی است و در اصطلاح قاعده احسان عبارت است از اینکه «هرگاه کسی کار نیکی انجام دهد و بدون تعدی و تفریط زیانی به بار آورد مسئول و ضامن نخواهد بود» به عبارت دیگر احسان عبارت است از دفع ضرر از کسی یا جلب منفعت برای او به قصد نیکی به شرط اینکه منطبق با واقع هم باشد (محمدی، ۱۳۷۴، ص ۴۱). آیت الله خوئی در این زمینه با ذکر مثالی چنین می فرماید: اگر چنانکه شخصی مال دیگری را سرقت کرده یا غصب نماید و ما مورد نظر را با قیمت ناچیزی به شخص دومی بفروشد سپس شخص دوم با قصد نیکی و احسان آن مال را با همان قیمت خرید به شخص سومی بفروشد و لیکن در ضمن عقد شرط کند که آن را در راه محرومین و فقراء مصرف نماید. پس از اینکه شخص سوم مال را در همان راهی که در معامله شرط شده بود و به مصرف رسانید و یا اینکه از آن مال استفاده شخصی برد متوجه می شود که مال متعلق به دیگری بوده است و مالک اصلی جهت مطالبه تمام خسارتهای وارده به شخص سوم مراجعه می کند. در چنین حالتی شخص سوم نمی تواند با این ادعا که شخص دوم باعث به وجود آمدن خسارت شده به او مراجعه نماید، زیرا سیره عقلا تلف را مستند به شخص دوم نمی دانند و به طور خلاصه این مورد مانند تمامی موارد بیع فاسد است و هیچ فرقی با آنها ندارد و در نهایت ضمان برعهده کسی است که مال در نزد او تلف شده است (خوئی، ج ۴، ص ۲۸۷).

برای اینکه ضمان برعهده کسی است که تلف در دست او و به وسیله او صورت گرفته است (مراغه ای، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۴۴۳۲).

سید خوانساری در این زمینه چنین می فرماید: «حتی یستقر الضمان علی من تلف عنده الا ان یکون الاحق او من تلف عنده مغروراً فقرار الضمان علی الغار لقاعده المغرور یرجع الی من غره» یعنی نهایتاً ضمان برعهده کسی است که تلف در نزد او صورت گرفته است مگر آنکه تلف کننده مغرور باشد پس در این صورت ضمان برعهده غار خواهد بود. به دلیل قاعده غرور که مغرور رجوع می کند به کسیکه او را فریب داده است (خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۵، ص ۱۹۴).

نتیجه

به نظر می‌رسد مبنای حکم ضمان در قاعده غرور، فریب و غروری است که موجب خسارت و تحمل غرامت توسط فریب خورده شده است بی آنکه لازم باشد ضرر به مفهوم مصطلح آن محقق گردد.

از مجموع مباحث مطروحه می‌توان نتیجه گرفت که قاعده غرور مسلمی است که فقهاء در موارد مختلف با استناد به آن فتوی داده‌اند. همچنین مفهوم اصطلاحی غرور از معنای لغوی آن دور نگردیده است زیرا همان گونه که در تعریف اصطلاحی قاعده غرور ذکر شد، قاعده غرور عبارت است از اینکه هر گاه شخصی با فعل خود دیگری را بفریبد و به واسطه این فعل خدعه آمیز شخص مقابل متحمل خسارت شود شخص اول ضامن خسارت‌های وارده خواهد بود. همچنین در معنای لغوی غرور گفته شد که این واژه در بردارنده معانی فریب، خدعه و فریفتن است.

در صورت تحقق عناصر غرور، فریب خورده می‌تواند برای جبران خسارتها به فریب دهنده رجوع کند مشروط به آنکه یکی از موانع ذیل نباشد: تقصیر مغرور، رضایت او به تحمل غرامت، اقدام وی به زیان خود بر عهده داشتن ضمان مال توسط مغرور، و احسان غار، ولی انتفاع از مال مورد ضمان مانع از رجوع او نمی‌باشد.

منابع و مأخذ

قرآن مجید

۱. «زبان فارسی».

۲. ابی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی (علامه حلی)، ۱۴۱۰ هـ ق، ارشاد الازدهان الی احکام الایمان، مؤسسه نشر اسلامی، دوره دو جلدی، چاپ اول.

۳. اسماعیل بن حماد الجوهری، الصحاح، تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت: دارالعلم للملایین، دوره شش جلدی، بی تا.

۴. اصفهانی، علامه راغب، ۱۳۹۲ هـ ق، معجم مفردات الفاظ القرآن، مکتبه المرتضویه.

۵. امام خمینی، ۱۳۶۳ هـ ش، کتاب البیع، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، دوره پنج جلدی.

۶. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۳۷۵ هـ ق، کتاب المکاسب، تبریز: مطبعه اطلاعات.

۷. الایروانی، الشیخ باقر، ۱۴۱۸ هـ ق، دروس تمهید فی القواعد الفقهیه، مرکز العالمی للعلوم الاسلامیه، چاپ اول.

۸. بجنوردی، میرزا حسن، ۱۳۸۹ هـ ق، القواعد الفقهیه، نجف: مطبعه الآداب، دوره هفت جلدی.

۹. بحر العلوم، سید محمد آل، ۱۳۶۲ هـ ش، بلغه الفقیه، تهران: ناصر خسرو، پاساژ مجیدی، منشورات مکتبه الصادق، دوره چهار جلدی.

۱۰. بندرریگی، محمد، (۱۳۷۲ هـ ش)، فرهنگ جدید عربی به فارسی (ترجمه منجد الطلاب)، تهران: چاپخانه حیدری، انتشارات اسلامی، چاپ نهم.

۱۱. جابری عربلو، محسن، (۱۳۶۲ هـ ش)، فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

۱۲. جر، خلیل، (۱۳۷۵ هـ ش)، فرهنگ لاروس (ترجمه المعجم العربی الحدیث)، (مترجم سید حمید طبیبان)، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.

۱۳. الحرالعاملی، شیخ محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، بیروت، لبنان: دارحیاء التراث العربی، بی تا.

۱۴. حسن بن زین الدین (الشیخ السعید جمال الدین الحسن نجل الشہید الثانی زین الدین العاملی)، ۱۴۱۵ هـ ق معالم الدین و ملا ذالمجتهدین، قم: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دهم.
۱۵. خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم، ۱۴۰۶ هـ ق، حاشیه کتاب المکاسب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
۱۶. خویی، آیت الله سید ابوالقاسم، ۱۴۱۲ هـ ق، مصباح الفقاهه، بیروت: دارالهادی، چاپ اول.
۱۷. خویی، آیت الله سید ابوالقاسم، فقه السید الخویی، جمع آوری: سید مهدی خلخالی، نجف: مطبوعه الآداب، بی تا، دوره ۴۳ جلدی، چاپ اول.
۱۸. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷ هـ ش)، لغت نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
۱۹. ربیعی، محمد تقی، مطالعه تطبیقی غرر در معامله، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، بی تا.
۲۰. سجادی، سید جعفر، (۱۳۶۶ هـ ش)، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ دوم.
۲۱. سید خوانساری (آیت الله حاج سید احمد خوانساری)، ۱۴۰۵ هـ ق، جامع المدارک، تهران: مکتبه الصدوق، دوره هفت جلدی، چاپ دوم.
۲۲. شعرانی، آیت الله حاج میرزا ابوالحسن، (۱۳۹۸ هـ ق)، نثر طوبی (دائرة المعارف لغات قرآن مجید)، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، چاپ دوم.
۲۳. شفایی، محسن، (۱۳۳۵ هـ ش)، مجموعه قواعد فقه، چاپ: نقش جهان.
۲۴. شهید اول (شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی العاملی)، ۱۳۷۲ هـ ش، لعمه دمشقیه، با ترجمه: محسن غرویان و علی شیروانی، قم: انتشارات دارالفکر، دوره دو جلدی.
۲۵. شهید اول (محمد بن مکی بن محمد)، (۱۳۷۲ هـ ش)، قواعد فقه ترجمه «القواعد و الفوائد»، ترجمه سید مهدی صانعی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، دوره دو جلدی.
۲۶. شهید اول (محمد بن مکی عاملی)، الدروس الشرعیه فی الفقه الامامیه، قم: انتشارات صادقی، چاپخانه مهر، بی تا.

۲۷. شهید ثانی (زین الدین الجبعی العاملی)، ۱۴۱۶ هـ ق، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، دوره دو جلدی.
۲۸. شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی)، ۱۴۱۵ هـ ق، کتاب الخلاف، قم: مؤسسه نشر اسلامی، دوره پنج جلدی.
۲۹. طاهری، حبیب الله، (۱۳۷۵ هـ ش)، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، دوره پنج جلدی.
۳۰. طباطبائی حکیم، آیت الله سید محسن، ۱۴۰۴ هـ ق، مستمسک العروه الوثقی، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، دوره چهارده جلدی، چاپ چهارم.
۳۱. الطریحی، الشیخ فخر الدین، مجمع البحرین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، دوره چهار جلدی، بی تا.
۳۲. عبدالرحمن الخلیل بن احمد الفراهیدی، ۱۴۰۹ هـ ق، کتاب العین، ایران: مؤسسه دارالهجره، دوره هشت جلدی، چاپ دوم.
۳۳. علامه حلی (یوسف بن علی بن مطهر الحلی)، ۱۳۷۲ هـ ش، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، کتابفروشی اسلامیة، خیابان ۱۵ خرداد، با ترجمه و شرح: علامه حاج شیخ ابوالحسن شعرانی، چاپ سوم.
۳۴. علامه حلی (یوسف بن علی بن مطهر الحلی)، تذکره الفقهاء، مکتبه الرضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، دوره دو جلدی، بی تا.
۳۵. علیزاده، عمران، (۱۳۶۸ هـ ش)، فرهنگ اصطلاحات فقهی - بی جا، چاپ اول.
۳۶. غروی اصفهانی، شیخ محمد حسین، حاشیه کتاب المکاسب، دوره دو جلدی، بی جا، بی تا.
۳۷. فخر المحققین (شیخ ابی طالب محمد بن حسن بن یوسف بن المطهر الحلی)، ۱۳۸۷ هـ ق، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القوائد - قم: مطبعه العلمیه، چاپ اول.
۳۸. فقه اهل بیت (ع)، (۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ هـ ش)، حوزة پژوهشی فصلنامه فقه اهل بیت (ع)، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سید محمد هاشمی، سردبیر عبدالرضا ایزد پناه، قم: صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۵۵۹، شماره هفتم و دهم.
۳۹. فیض، علیرضا، (۱۳۷۱ هـ ش)، مبادی فقه و اصول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم.

۴۰. گلدوزیان، ایرج، (۱۳۶۵ هـ ش)، حقوق جزای عمومی ایران «بر مبنای شریعت اسلام»، چاپ و صحافی: امین چاپ اول.
۴۱. لنکرانی، آیت الله فاضل، ۱۴۱۶ هـ ق، القواعد الفقهیه، قم: مهر.
۴۲. محقق حلی (ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن)، ۱۴۱۵ هـ ق، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، با تعلیقات سید صادق شیرازی، قم: امیر، چهار جزء در دو مجلد.
۴۳. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۶۳ هـ ش)، قواعد فقه، بخش مدنی، نشر از علوم اسلامی، چاپ اول.
۴۴. محقق کرکی (محقق ثانی، الشیخ علی بن الحسین الکرکی)، ۱۴۰۸ هـ ق، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم: مؤسسه آل بیت (ع) لاحیاء التراث، دوره سیزده جلدی.
۴۵. محمدی، ابوالحسن، (۱۳۷۴ هـ ش)، قواعد فقه، تهران: مؤسسه نشر یلدا، چاپ دوم.
۴۶. مراغه ای، میر فتاح (عبدالفتاح الحسینی المراحی)، ۱۴۱۸ هـ ق، عناوین، مؤسسه نشر اسلامی، دوره دو جلدی.
۴۷. مطهری، استاد مرتضی، (۱۳۵۷ هـ ش)، نظام حقوق زن در اسلام - قم: چاپ امیر، انتشارات صدرا، چاپ هشتم.
۴۸. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴ هـ ش)، آشنایی با علوم اسلامی، انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم.
۴۹. مظهر، محمدرضا، ۱۴۱۶ هـ ق، اصول الفقه، قم: مطبوعه مکتب الاعلام الاسلامی، دو جزء در یک مجلد.
۵۰. معین، دکتر محمد، (۱۳۷۶ هـ ش)، فرهنگ معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۵۱. مهرین شوشتری، عباس، (۱۳۷۴ هـ ش)، فرهنگ لغات قرآنی - انتشارات گنجینه.
۵۲. موسوی بجنوردی، آیت الله سید محمد، (۱۳۷۲ هـ ش)، قواعد فقهیه، تهران: نشر میعاد، چاپ دوم.
۵۳. نجفی، شیخ محمدحسن، ۱۳۶۵ هـ ش، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، دوره چهل و سه جلدی، چاپ هشتم.
۵۴. نراقی، احمد محمد مهدی، ۱۴۱۷ هـ ق، عوائد الایام، مطبوعه مکتب الاعلام الاسلامی.

۵۵. نراقی، ملا احمد بن محمد مهدی، ۱۴۰۵ هـ ق، مستند السیعه فی احکام الشریعه، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی.

۵۶. نفیسی، دکتر علی اکبر (ناظم الاطباء)، (۲۵۳۵ ش)، فرهنگ نفیسی، کتابفروشی خیام.

۵۷. هندی، فاضل (بهاء الدین محمد بن الحسن بن محمد اصفهانی)، ۱۴۰۵ هـ ق، کشف اللثام، قم: منشورات مکتبه السید المرعشی النجفی.

۵۸. یزدی، سید محمد کاظم، ۱۳۷۵ هـ ق، حاشیه المکاسب، قم: مکتبه الشمس، دوره دو جلدی.